

■ احمد رضا صدیقی

ثریا اسفندیاری بختیاری در طول مدت حیات، دو بار به نوشتن خاطرات خویش اقدام کرد. بار نخست در زمان حیات محمدرضا پهلوی که البته بیشتر به نوعی شبیه تعارف بود تا بیان واقعیتی که شاهد آن بوده است. بار دوم در سالیان پایانی حیات به فکر خاطره‌نویسی افتاد که مفاد این دومین، واقعی تر به نظر می‌آید. آنچه در پی می‌آید، خوانشی تحلیلی است از روایت همسر دوم محمدرضا پهلوی از فرار خود و شوهرش از ایران، متعاقب شکست مرحله اول کودتای ۲۵ مرداد ۱۳۳۲. از منظر نگارنده، نکاتی که ثریا در این بخش مورد اشاره قرار داده، می‌تواند آینه‌ای تمام‌نما از خصال و ویژگی‌های شخصیتی شاه مخلوع به شمار آید. در معرفی‌های روایت نیز باید گفت ثریا اسفندیاری در دوازدهم فوریه سال ۱۹۵۲ میلادی، با محمدرضا پهلوی ازدواج کرد. شاه چند سال قبل، از فوز به همسر اولش و خواهر ملک فاروق مصری جدا شده بود. شاه از ثریا فرزند نداشت تا میراث‌دار تاج و تختش باشد. در سال ۱۹۵۸ میلادی، محمدرضا و ثریا پس از تلاش‌های زیاد برای بچه‌دار شدن، از هم جدا شدند. اگرچه او پس از طلاق از شاه ایران عنوان ملکه ایران را از دست داد ولی همچنان شاه او را شاهزاده صدامی کرد.

■ در انتظار گشایشی از تهران!

در روزهای انحلال مجلس، بارقه امیدی در ذهن و ضمیر محمدرضا پهلوی افتاد که بلکه بتواند محمد مصدق را از نخست‌وزیری عزل کند. این تصمیم اما مخاطرات خویش را داشت، چه اینکه واکنش عمومی نسبت به این تصمیم مشخص نبود و محمدرضا پهلوی که به لحاظ روحی تاب رهبری چنین عملیاتی را در تهران نداشت، به رامسر رفت و در آنجا منتظر نتیجه کار منصوبان خویش نشست، نتیجه‌ای که چندان باب میل او نبود: «پس از رد و بدل کردن پیغام‌های متعدد، بالاخره با زاهدی این‌طور قرار گذاشته شد که فرمان عزل مصدق از نخست‌وزیری و فرمان انتصاب زاهدی به امضای شاه برسد و زاهدی بعد از دریافت این دو فرمان اقداماتش را علیه مصدق آغاز کند. برای همه ما مسلم بود که قسمت عمده‌ای از ارتش تحت فرماندهی ریاحی، که به مصدق وفادار بود، از حکومت مصدق پشتیبانی می‌کند اما زاهدی تصمیم داشت قبل از اقدام دفاعی ریاحی، غافلگیرانه، حساس‌ترین نقاط تهران را اشغال کند. من و شاه، یک روز پیش از امصر، مقرر شروع عملیات به کلاردشت، در نزدیکی رامسر، پرواز کردیم. ما مظاهر کامکان تعطیلات تابستانی را می‌نگزیدیم و برای آنکه جای کمترین سوءظنی باقی نماند، چند تن از دوستان ما ملازمان همیشگی ما را روح‌شان از اصل قضیه بی‌خبر بود یا خود به کلاردشت بردیم اما سرنوشت این بود که حتی یک لحظه هم نتوانیم با سوذگی سر نکنیم. تنها وسیله ارتباطی ما و دنیای خارج یک رایو بود که با آن می‌توانستیم صدای رایو تهران و همچنین پیام‌های رمز فرستنده مخصوصی را که به همین منظور در سعادت‌آباد نصب شده بود، بشنودیم. سیزدهم ماه آگوست، به دنبال اولین پیام فرستنده سعادت‌آباد، مبنی بر اینکه مصدق در کمند رفراندوم انحلال مجلس با اکثریت ۹۹ در صد برنده شده است و دیگر مجلسی وجود ندارد، تصمیمی طبق قرار قبلی، برای ابلاغ فرمان‌های عزل و نصب راهی تهران شد اما به‌طور ناگهانی فرستنده سعادت‌آباد در سکوت مریگاری فرورفت و ما دو شبانه‌روز تمام از وقایع تهران بی‌خبر ماندیم.»

■ بازی را باختیم، باید فوراً از اینجا برویم!

در روزگاری که شاه، مصدق در رامسر در انتظار چند و چون سرنوشت محمد مخلوع نشستسته بود، وسایل ارتباط جمعی به وفور امروز نبود، از این رو شبانه‌روز جان به لب شد تا بتواند خبری از تهران دریافت کند. خبر این بود که مصدق تصمیم گرفته بود که در صورت حامل حکم عزل خویش را دستگیر کرده و به همین دلیل نیز فضل‌الله زاهدی خویش را مخفی ساخته است. در چنین حال و احوالی، راهی جز فرار برای شاه نماند، راهی که راوی خاطرات آن را این‌گونه توصیف کرده است: «بی‌خبری از تهران آنچنان اعصاب‌شکن بود که در این مدت نتوانستیم حتی لحظه‌ای چشم برهم گذاریم. در اولین ساعات بامدادی ۱۶ آگوست (۲۵ مرداد) بالاخره خستگی بیپوش‌کننده‌ای بر من غلبه کرد. حدود ساعت ۴ صبح از خواب پریدم. شاه بالای سرم بود و به رغم تلاشش که برای حفظ ظاهر می‌کرد، بلافاصله بی‌بردم فاجعه‌ای اتفاق افتاده است. شاه گفت: «ما در طرفداران این مصدق، نصیری و زاهدی را دستگیر کرده‌اند، بازی را باختیم، باید فوراً از اینجا برویم! این تغییر ناگهانی و پیش‌بینی نشده در برنامه به کلی ما را غافلگیر کرد. ما حتی یک چمدان هم با خود به کلاردشت نیاورده بودیم. لوازم کاملاً ضروری را در یک کیف دستی جا دادم و با عجله خود را به هواپیماهای یک موتور هفت‌پهلو، که با آن از رامسر به کلاردشت پرواز کرده بودیم، رساندیم. نمی‌دانم آن ساعات صبحگاهی را که همچنان‌انگیزترین دوره زندگی من بود چطور توصیف کنم. این قماربازی بود که ما همه چیمان را بر سر آن نهاده بودیم. هنوز هم پس از سال‌ها وقتی یاد آن روز می‌افتم، غرق در حیرت می‌شوم که در چنین لحظاتی نیروی تحمل‌انگیزترین تا چه حد بی‌پایان و شگفت‌انگیز است. به عقیده من، در خطرترین شرایط طبیعی‌ترین و عادی‌ترین عکس‌العمل انسانی جز این نیست که تمامی حواسش را روی نخستین واقعیت موجود و ملموس متمرکز می‌کند و در آن صیحه‌ها هم سؤال من از محمدرضا فقط این بود: آیا با این هواپیما می‌توانیم خود را تا عراق برسیم؟ جواب داد: نه، فکر نمی‌کنم، باید به فرودگاه رامسر برگردیم و سوار بیج کرافت بشویم. گفتم البته اگر هنوز آنجا باشد. شاه‌شاهش را بالاداخت و تکرار کرد: بله. اگر هنوز آنجا باشد. در تمام مدت پرواز به رامسر، مطمئن نبودیم تله‌ای در کار نباشد یا ایادی



خوانشی تحلیلی از خاطرات ثریا اسفندیاری بختیاری

دوباره گریز محمدرضا پهلوی از ایران در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲

حاشیه‌ها و نکته‌هایی از «فرار شاهانه!»

مصدق بیج کرافت را از کار نینداخته یا حتی آن را له و لورده نکرده باشند. وقتی به رامسر رسیدیم دیدیم اوضاع خوشبختانه عادی و آرام است و توانستیم با خلبان خاتم و دو آلودان به‌طرف عراق پرواز کنیم.»

■ دیگر همه چیز تمام شده!

شاه پس از دریافت خبر شکست مرحله اول کودتای به شهادت راوی خاطرات، به کلی خود را باخت و همه چیز را تمام شده فرض کرد. او به اتفاق عده‌ای بس معدود از ملازمان، برای فرار به سوی عراق پرواز داد. است: «در طول پرواز، ملازمان ما وضع روحی بسیار بدی داشتند. شاه حتی گفت دیگر همه چیز تمام شده. گرچه در شرایطی که ما گرفتار بودیم، کوچک‌ترین روزنه امیدی باقی نمانده بود ولی من با حسن ششم مخصوص، یکسار دیگر آینده را پیش‌بینی کردم و گفتم غصه نخورید. یک هفته بیشتر طول نمی‌کشد که به تهران برگردیم. محمدرضا در جواب فقط پوزخندی حزن‌آلود زد. انگار می‌خواست بگوید خودت هم حرف خودت را باور نداری! اما واقعیت این است که در لحظات خطر سرنوشت، زنان شم قوی‌تری از مردان دارند. من یقین داشتم که شاه خیلی زود قافیه را باخته است. حدود ظهر بود که مساجد بغداد نمایان شدند. از برج مراقبت اجازه فرود خواستیم و بی‌آنکه بخواهیم باعث هرج و مرج شدیم. اگر مثلاً سوار بر قالیچه حضرت سلیمان در آسمان بغداد ظاهر شده بودیم، کمتر باعث تحقیر می‌شدیم. در اصل ما موران

فروگاه آماده استقبال از ملک فیصل بودند که قرار بود هر لحظه از سفری باز گردد. کاملاً طبیعی بود که حضور هواپیماهای ناشناس در چنین شرایطی حساس باعث ایجاد سوءظن شدید شود. مرتباً به‌ما دستور می‌دادند خود را معرفی کنیم اما شاه ترجیح می‌داد شناسا بمانیم. توضیح دادیم موتور هواپیما دچار نقص فنی شده است. بالاخره اجازه دادند در منتهی‌الیه باند فرودگاه به زمین بنشینیم.»

■ مهمانان ناخوانده در بغداد

همان‌گونه که همسر شاه در خاطرات خویش اشاره کرده است، در لحظه ورود این مهمانان ناخوانده، مقامات عراقی منتظر بازگشت ملک فیصل از یک سفر بودند. چند و چون شناختن این فراریان، خود داستانی دارد که ثریا در خاطرات خویش، بدان اشاره کرده است: «به محض فرود هواپیما، چند مأمور سوار بر جیب خودشان را به‌سرعت به کنار هواپیما رساندند ولی هیچ‌کدام ما را نشناختند. محمدرضا برگی از دفترچه یادداشتش پاره کرد، چند کلمه‌ای روی آن نوشت: «به مأموران گفت لطفاً این پیام را به اعلیحضرت برسانید! مأموران حیرت‌زده ما را برانداز کردند و بالاخره تصمیم گرفتند ما را به یکی از اتاق‌های انتظار فرودگاه هدایت کنند. چند دقیقه نظام نوری رژیم سیدهد بودم اما حلالا پس از دان کلید احترام می‌گذرد بی‌آنکه بدانند چند متر آن طرف‌تر، شاه و ملکه کشور همسایه از او تقاضای پناهندگی کردند. رئیس فرودگاه که به اتاق ما آمد فوراً ما را شناخت و به طرف تلفن دوید تا قاصر سلطنتی را از ورود مهمانان ناخوانده مطلع کند. ملک فیصل بعد از باخبر شدن از موضوع، وزیر امور خارجه را به فرودگاه فرستاد تا ما را به کاخ ایضی، راهنمایی کند. آن بعد از ظهر لغمتی تابستان بغداد با ۴۰ درجه سانتیگراد حرارت هوا در سایه، آنچنان ملتهب بود که ما به‌زحمت نفس می‌کشیدیم. در آن گرمای، پس از آن سفر هراس‌انگیز، قدم گذاشتیم در خنکای کاخ ایضی سعادت می‌بود. حدود ساعت ۵ بعد از ظهر، ملک فیصل ما را برای صرف چای به کاخ اختصاصی دعوت کرد و من، که لباسی جز پیراهن کتانی که در کلاردشت به تن کرده بودم، همراه نداشتم، پرسیدم آیا می‌توانم با این سرو و وضع به دیدن اعلیحضرت بروم؟ بدون کلاه و دستکش؟ وزیر امور خارجه عراق جواب داد البته علیاحضرت، اعلیحضرت ملک فیصل دقیقاً می‌دانند که علیاحضرت از نمایندگان ما مراجعه نفرموده‌اند!»

■ سفیر ایران در رم، به جای استقبال از شاه، به کنار دریا رفت!

اقامت در رم برای شاه حکم یک برخ را داشت که مقدمه‌ای برای عذاب یک زندگی غیرسلطنتی به‌شمار می‌رفت. او در این روزها با حساب دخل و خرج خود و خانواده‌اش بسیار سریع شغل یک پادشاه را از دوش برداشت و خرقة یک کشاورز را بر تن کرد. او سعی داشت به همه اطرافیان بفهماند که دوران سروری گذشته و همه باید به شرایط جدید تن در دهند: «در طول این ماجرا، فرسار ما از ایران به‌صورت جنجالی‌ترین خبر روز در آمده بود. در فرودگاه، او نماینده رسمی دولت ایتالیا و صدها خبرنگار و عکاس به استقبال ما آمده بودند، اما هر چه چشم‌اندازخیم از نظام نوری، سفیر ایران که دو سال پیش از این ریاست تشریفات عقدکنان ما را بر عهده داشت، اثری ندیدیم. معلوم شد نوری، برای خوش‌خدمتی به مصدق، ترجیح داده بر حسب اتفاق به کنار دریا برود. این قبیل قضایا دنباله پیدا کرد. به عنوان مثال، در رم اتومبیلی داشتیم

■ بیژن اشتری



روزهایی که مشغول ترجمه کتاب مورد معرفی بودم، مصادف شده بود با وچاگیری جنبش میتو (#me too). جنبشی که در عرصه فضای مجازی به ابتکار الیسا میلانو باز یگر آمریکایی، برای حمایت از قربانیان آزار جنسی آغاز شده است. میلانو با شجاعت تمام پرده از جرائم جنسی هاروی واینستین تهیه‌کننده قدرتمند سینمای آمریکا، برداشت و از همه زنان و دخترانی که قربانی تعرض‌های جنسی شده بودند، خواست بیش از این سکوت نکنند و از ظلمی که بر آنها رفته آشکارا سخن بگویند. پس از واینستین، مردان قدرتمند دیگری، از جمله وزیر دفاع بریتانیا و مدیرعامل شرکت تاکسیرانی اوپرا، مجبور به کناره‌گیری از مشاغل خود شدند چراکه قربانیان‌شان به صدا در آمده و دست آنها را به عنوان آزار گر یا متجاوز جنسی رو کرده بودند و این جریان ظلم‌ستیز همچنان ادامه دارد.

ثریا شخصیت اصلی در کتاب حرمسرای قذافی، نیز یکی از قربانیان تجاوز جنسی است که خیلی زودتر از الیسا میلانو شجاعت یافته بود دست متجاوز- شاید بزرگ‌ترین متجاوز قرن را- رو کند و از تجربیاتش به عنوان یک برده جنسی اسیر در دست یکی از مشهورترین جباران تاریخ برای مردم جهان سخن بگوید. ثریا- که یک شخصیت واقعی است- در این کتاب نقاب از چهره مردی برمی‌دارد که خود را همچون و رهبر مسلمان انقلابی به مردم کشورش و کشورهای منطقه جاذبه بود اما واقعیت قضیه این بود که معمر قذافی با توسل

حاشیه‌ای بر انتشار اثر روایی- پژوهشی «حرمسرای قذافی»

داستان‌هایی از نیمه دیگر «معمر»

■ مردم جهان را با چهره واقعی دیکتاتور

مخوف لیبی آشنا کرد. کوژان با انعکاس شهادت‌هایی که از سوی شاهدان موق بیان شده ثابت می‌کند قذافی نه تنها «هبر مسلمانان جهان» نبود بلکه ناقض بزرگ همه اصول اسلامی هم بود. قذافی همیشه می‌گوشید خود را مسلمانی سوپراقلایی جلوه دهد. امام موسی صدر، رهبر شیعیان لبنان، از معدود رهبران مذهبی‌ای بود که توانسته بود ذات و هویت واقعی قذافی را بنماید. امام موسی صدر به همین دلیل کوشش فروانی کرد تا برای مسلمانان کشورهای عربی روشن کند این دیکتاتور قسبی‌القلب هیچ نسبتی با اسلام ندارد. برخی از کسانی که امام موسی صدر را از نزدیک می‌شناختند- برای مثال جلال‌الدین فارسی- معتقدند دلیل کشته شدن امام موسی صدر به دست قذافی همین موضوع بوده است.

حرمسرای قذافی زندگینامه قذافی نیست و خواننده نباید به این کتاب همچون زندگینامه سیاسی قذافی نگاه کند. این کتاب، در واقع فقط به یک وجه هولناک از زندگی قذافی می‌پردازد و چپ‌ی که عملاً تبدیل به جزئی از ساختار حکومتی رژیم قذافی شده بود.

نویسنده کتاب برای مان شرح داده چگونه قذافی تعرض جنسی را تبدیل به ابزاری برای استیلا بر دیگران کرده بود. در این جا منظور از «دیگران» طیف وسیعی را شامل می‌شود: از بردگان جنسی ساکن در حرمسرا تا رقبای سیاسی بالقوه و بالفعل قذافی و نیروهای شبه‌نظامی‌ای که در ماه‌های پایانی حیات قذافی علیه‌ای می‌جنگیدند. قذافی‌ای که در این کتاب به تصویر کشیده شده به قدری هول‌انگیز است که شاید باورش برای خوانندگان مشکل باشد اما کتاب به قدری مستند و خوب پژوهش شده است که جای هیچ تردیدی باقی نمی‌گذارد.



معمر قذافی در کنار یکی از معافان زن خود در سفر به ایتالیا

■ آنیک کوژان به خاطر این کتاب چندین

جایزه معتبر جهانی را از آن خود کرده است. او با بسند و مدرک به من‌شمان می‌دهد که قذافی هیولایی بی‌پدیل در بین هفتالیان دیکتاتورش بود. در پاییز ۲۰۱۲ مردم لیبی عاقبت موفق به سرنگونی دیکتاتور شدند اما در هیچ جای دنیای ساقط شدن دیکتاتور به معنای برقراری دموکراسی نیست.

لیبی در دوران پس از قذافی به کشوری چندپاره و از هم شکسته تبدیل شده است؛ کشوری که در آن داعش و دیگر گروه‌های تروریستی جولان می‌دهند. اوضاع آشفته امروز لیبی خیلی‌ها را به این نتیجه رسانده که «ای کاش قذافی ساقط نمی‌شد و ما این هفتالیان را به این نتیجه رسانده بودیم». کتاب حرمسرای قذافی را بخوانند تا متوجه شوند قذافی هیولایی به مراتب قسبی‌القلب‌تر و دهشتناک‌تر از داعش بود. لیبی مثل بسیاری دیگر از کشورهای بیرون آمده از جنبه دیکتاتوری، در مرحله گذار به دموکراسی به سمری برد و این مرحله، آن چنان که در همه کشورهای اروپای شرقی در دوره پساکمونیستی شاهدش بودیم، برای مردم بسیار دردناک و رنج‌آور است اما گریزی از آن نیست.

قذافی مانعی بود که مردم لیبی برای رسیدن به جامعه‌ای آزاد و مرفه باید آن را از سر راه برداشتن اما این تنها مانع نیست، موانع دیگری هم بر سر راه لیبیایی‌ها وجود دارد که آنها باید یکایک کنارشان بزنند. جدا از همه آنها، با هیچ منطق و استدلالی نمی‌توان وجود دیکتاتور را توجیه کرد و فراموش نکنیم قذافی یک دیکتاتور متعارف نبود؛ او تجسم شر مطلق و همپیمان اهریمن بود. قذافی این کتاب تنها با جباران خونریز و منحرف نیمه‌واقعی/نیمه‌افسانه‌ای چون کالیگولا قابل مقایسه است.

■ لیبی به کشوری مدبل شده که

در آن داعش و دیگر گروه‌های تروریستی جولان می‌دهند. اوضاع آشفته امروز لیبی خیلی‌ها حتماً کتاب حرمسرای قذافی را بخوانند تا متوجه شوند قذافی هیولایی به مراتب قسبی‌القلب‌تر و دهشتناک‌تر از داعش بود

به ابزار تجاوز جنسی، توانسته بود برای مدت ۴۲ سال بر لیبی حکومت کند. در این ۴۲ سال صدها زن و مرد جوان قربانی جرائم جنسی این هول‌انگیزترین دیکتاتور تاریخ بشر شدند اما از بین این قربانیان فقط تعداد معدودی جرئت پیدا کردند که دست به افشگری بزنند و داستان‌های خود را حکایت کنند.

از راه‌های قذافی به دلایلی که در این کتاب به آنها پرداخته شده می‌توانست تا سال‌ها و دهه‌ها یا شاید تاابد مکتوم بماند. قربانیان از ترس «بی‌آبرو» شدن در جامعه سنتی لیبی سکوت اختیار کرده بودند و این سکوتی بود که قذافی با بهره‌گیری از آن توانسته بود برای ۴۲ سال به صورت مستمر مرتکب جرائم جنسی شود اما آنیک کوژان، نویسنده فرانسوی کتاب حرمسرای قذافی، موفق شد تعدادی از قربانیان را به سخن گفتن وادار. حرمسرای قذافی برای اولین بار لیبیایی‌ها چیزی جز این رقم زده بود.»

معمر قذافی پهلوی و ثریا اسفندیاری پس از فرار از ایران در رم

پیش‌خوانی



ثریا اسفندیاری: در طول پرواز، ملازمان ما وضع روحی بسیار بدی داشتند. شاه حتی گفت: دیگر همه چیز تمام شده! گرچه در شرایطی که ما گرفتار بودیم، کوچک‌ترین روزنه امیدی باقی نمانده بود ولی من با حسن ششم مخصوص، یکسار دیگر آینده را پیش‌بینی کردم و گفتم غصه نخورید. یک هفته بیشتر طول نمی‌کشد که به تهران برگردیم. محمدرضا در جواب فقط پوزخندی حزن‌آلود زد. انگار می‌خواست بگوید خودت هم حرف خودت را باور نداری!



لیبی به کشوری مدبل شده که در آن داعش و دیگر گروه‌های تروریستی جولان می‌دهند. اوضاع آشفته امروز لیبی خیلی‌ها حتماً کتاب حرمسرای قذافی را بخوانند تا متوجه شوند قذافی هیولایی به مراتب قسبی‌القلب‌تر و دهشتناک‌تر از داعش بود



ثریا اسفندیاری بختیاری در طول مدت حیات، دو بار به نوشتن خاطرات خویش اقدام کرد. بار نخست در زمان حیات محمدرضا پهلوی که البته بیشتر به نوعی شبیه تعارف بود تا بیان واقعیتی که شاهد آن بوده است. بار دوم در سالیان پایانی حیات به فکر خاطره‌نویسی افتاد که مفاد این دومین، واقعی تر به نظر می‌آید.

ثریا اسفندیاری همسر دوم محمدرضا پهلوی